یاد یاران

ارجمندهاشمی، سید محمد

حضرت فرخ قربانت شوم مرقومه‏ات رسید و خبر کسالت و بستری بودنت ممد کسالت‏ روحیم گردید نمیدانم این تهران با تو چه پسا خورده‏ای دارد که هروقت بنابر تقدیر چند صباحی تهرانی میشوی نسبت به مزاج تو بد ادائی را شروع نموده و راحتت نمیگذارد، گوئی تهران هم فهمیده است از او خوشت نمیآید و معارضه مثل میکند و شاید هم حق با او باشد،زیرا فرخ و تهران،تهران و فرخ هیچکدام بدرد همدیگر نمیخورند،آنجا یک‏ محیط پر جنجال و هیاهوئی است که هرکس از نظر تاءمین زندگانی و بعنوان تلاش معاش‏ صبح تا شام در تک و دو و پشت‏هم‏اندازی است و باین جهت کمتر اشخاص پیرامون تصفیه‏ و تسویه روح هستند.اغلب برخوردها و خصوصیت‏ها مصنوعی و باسمه‏ای است که امثال‏ فرخها را متقاعد ننموده و بنشاط نمیآورد و بقول آقای دشتی پرولسیتالها باید در همان محیط ساده خود بگذرانند تا تو در تهران بخواهی آن قیافه نجیب و سیرت‏ حبیب خود را بجریان بیندازی سالها باید دود چراغ بخوری،زیرا آنجا کسی خریدار این‏ حرفها نیست در تهران یک تصدق شمای دروغی تروچسبان هزاران مشکلات را از پیش پای‏ اشخاص برمیدارد و بقول شوپنهاور آلمانی اصطلاحات تعارفی در دنیا حکم ژتن قمارخانه‏های‏ بزرگ را دارد که در همان محیط قمارخانه‏ها خرج میشود در تهران درست و حسابی رواج‏ دارد و بجای خود مصرف میشود و این جریانات هیچکدام با روح لطیف تو درست درنمیآید، این است که البته تو ناخوش میشوی و آنوقت است که خریدار نازها و نه‏نه من غریبم‏های‏ تو با آن قیافه ملکوتی باید فریدون عزیز و والده ما جده‏اش باشد و در بستر بیفتی و آه و ناله کنی اما امید و آرزو که تنها اتکاء آتیه زندگانی بشر است البته دست از تو برنمیدارد و در آنموقع تو را تنها نمیگذارد چه او بهترین غمخوار و رفیق شفیق دردمندان است.او بتو وعده میدهد و کوراژ میدهد که نترس،قوی باش و چنین نیز هم نخواهد ماند و من‏ هم در عین تاثری که برای کسالت تو دارم ناچار از دور با امید هم‏صدا شده و بتو دلداری بدهم و بگویم که کم‏خونی و خرابی سینه و همه این بیماریها با اراده قوی رفع‏شدنی بوده‏ و تنها علاجش تقویت روح و اراده است.تهران از نظر طبیعت از اسفندماه رنگ و روی‏ دیگری بخود میگیرد،کم‏کم خطهای سیاه روزنامه‏ها که بمنزله لا اله الا اله‏های قدیم جلو تابوتها است از بین میرود یا اقلا کمتر میشود شکوفه میآید،گل‏باران میشود،بارانهای‏ بهاری امراض مزمنه و کثافات شهر را که یادگار زمستان است شست‏وشو میدهند و تهران از هرجهت در اسفندماه جوانی را از سر میگیرد و آنوقت است که فرخ عزیز هم میتواند نفس‏های‏ عمیق کشیده،همانطوریکه خانه‏دارهای تهرانی در این ماه مس‏های سیاه شده و زنگ زده‏ از زمستان دررفته خود را بافتخار نزدیک شدن بسال نو برای سفید کردن بمسگریها میفرستند، فرخ هم ریه‏های مچاله‏شده و چروک خود را در دست‏رس هواهای پراکسیژن و پاک تهران‏ گذارده برای مصرف یک سال دیگر با کمک نفس کشیدن‏های عمیق سفید و اطو مینماید،کرسی‏ و بخاری را عقب زده چتر و پالتو را کنار گذارده دستکش و کلوش را دور انداخته زبروزرنگ‏ از منزل بیرون میآید و جست‏وخیزکنان از مناظر دلفریب گوناگون تهران که هریک خود نعمتی هستند استفاده میکند،برای مصاحبت و رفاقت او-هم اساتیدی از قبیل‏ حضرت دشتی و یاسمی مؤید و اقبال فلسفی و نفیسی و دکتر عنی و نوبهار وو و در جوف‏ تهران‏اند که هریک نفرشان برای یک دنیائی زیادند،بنابراین نباید یاءس و نومیدی بخودت‏ راه بدهی،باش تا صبح دولتت بدمد.اما اگر بخواهیم در این حا مثل ذاکرین منسوخه‏گریز بکربلا زده و از وضعیت خودم برای تو بنویسم تا اقلا این مژه‏ای از تو تر کرده و اجر بگیرم‏ جز تولید تاثر خاطر در تو نتیجه‏ای ندارد و فقط بطور کنایه میگویم که تو خوب میدانی‏ ارجمند تنهائی راحتی در قبر را هم دوست ندارد و فعلا در مشهد کاملا تنها و بی‏یار و معین است و اگر تو و مؤید در مشهد نباشید واقعا کار من خیلی زار است،سعی میکنم‏ در فروردین چند روزی تهران بیایم شاید مقاربتی با دوستان بعمل آید اما خانم از اظهار محبت برادرانه و خواهرانه شما و خانم بسیار متشکرند،بلی مادر ایشان هم در دنبال‏ مادر بنده رفت،گویا جناب آقای عزرائیل خیلی عزب مانده بود که هر دوی ما را یک مرتبه و بفاصله شش روز بی‏مادر کرد.برای رفع گله خانم بنظر من مقتضی است یک‏ نسخه بالابلندی خانم شما برای ایشان تجویز نموده و بفرستند که عبارت باشد از چند قرص دلجوئی و دو سه بسته گرد محبت و چند حب مهربانی و یک دوره آمپول اعتزار مسلما این نسخه کسالت گله‏آمیز ایشان را رفع خواهد نمود،ببخشید خیلی نوشتم‏ ساعت اداره هم زنگ آخر وقت را زد و در چنته بنده هم فعلا دیگر چیزی نیست بعلاوه‏ میخواهم به انجمن سخنرانی پرورش افکار بروم و در این‏جا میخواهم از شما تقاضا کنم‏ دوستان مشترک اظهار بندگی مرا لطفا ابلاغ فرمائید،اما نمیدانم کدام را بگویم و بنویسم که آن دیگری از قلم نیفتد،بنابراین بهتر است این زحمت را هم بخود جنابعالی و نوک‏ شست مبارکتان واگذار نمایم،فقط از تجدید انتخاب حضرت دشتی خیلی مشعوف هستم‏ و خواهش دارم شادباش ارادتمندانه‏ام را در موقع ملاقات تقدیم ایشان بفرمائید.

قربانت ارجمند-بهمن 318

از تهران به اهواز

خدمت آقای ارجمند مدیر کل پست و تلگراف و تلفن

دوست عزیزم:مرقومه شریفه چندی قبل زیب وصول داد از صحت و سلامت وجود شریف‏ مسرور شدم و اظهار لطف و محبت که نسبت باینجانب فرموده بودید بی‏اندازه متشکرم‏ دلخوشی این‏جانب همین بود که با همکاری امثال جنابعالی همفکران علاقمند بآسایش‏ مردم شاید بتوانیم خدمتی برای ترقی و تعالی کشور عزیز و ملت انجام دهیم،متاءسفانه‏ مساعدتی با ما نکردند و مشکلاتی ایجاد کردند و موجبات یاءس و دلسردی فراهم نمودند نمیدانم سعی و تلاش بنده هم در مرکز بجائی خواهد رسید یا نه در هرحال از ارتباط و دوستی و همکاری با شما در این مدت که در اهواز بودم خوشوقتم سلامت و سعادت و توفیق‏ شما را از خداوند میخواهم.

19 خردادماه 34 ابو القاسم نجم

اشعار خوب

در مسلخ عشق جز نکو را نکشند لاغرصفتان زشتخو را نکشند گر عاشق صادقی ز کشتن مگریز مردار شود هرآنکه او را نکشند

سرمد کاشانی

\*\*\*

سوگند میخورم بخدائی که عقل را در کبریای حضرت او نیست اشتباه‏ کز ناخن تلافی جانی نخسته‏ام‏ تا زخمها نخورده‏ام از خصم کینه‏خواه‏ اما چو رفت بی‏ادبیها ز حد برون‏ تاءدیب خصم واجب شرعی است گاهگاه‏ بایست کوفت مغزخرانرا به چوب دست‏ بیرون نهند چون قدم کحروی ز راه